

## طلاق در کهنسالی؛ ازدواج سرپیری!

طلاق در هر سنی تلخ است. به هم زدن یک زندگی که روزی با عشق آغاز شده، برای هر انسانی دشوار است. با این حال، نیروی جوانی می‌تواند به داد فرد مطلقه برسد و او را به شروع زندگی جدید و اختیارکردن همسر دوم ترغیب کند.



جام جم سرا: طلاق در هر سنی تلخ است. به هم زدن یک زندگی که روزی با عشق آغاز شده، برای هر انسانی دشوار است. با این حال، نیروی جوانی می‌تواند به داد فرد مطلقه برسد و او را به شروع زندگی جدید و اختیارکردن همسر دوم ترغیب کند.

فاطمه و احمد ۴۰ سال پیش با هم پیوند زناشویی بستند. سطح خانوادگی و تحصیلی آنها با یکدیگر هماهنگ بود و از لحاظ مادی هم با یکدیگر تفاوت چندانی نداشتند. احمد لیسانس و کارمند یکی از ادارات دولتی و فاطمه در بیمارستان پرستار بود. هر دو به ظاهر خود و همچنین زندگی توجه داشتند و آرزوهایی مشابه هم را برای آینده فرزندانسان در دل می‌پروراندند، اما با وجود تمام این شباهت‌ها، یک روز نبود که صبحش به شب برسد و صدای جنگ و دعوا از خانه این زوج جوان شنیده نشود. زن و شوهر هر دو لجباز و مغرور بودند و هر یک اصرار داشت ثابت کند که در هر زمینه‌ای حق با اوست.

ورود بچه هم کوچک‌ترین تاثیری در صلح طلب شدن آنها نداشت. سال‌ها از پی یکدیگر می‌گذشت و تعداد بچه‌ها یکی‌یکی اضافه می‌شد. چهار فرزند خانواده در محیطی متشنج زندگی می‌کردند و هر یک به نحوی از این فشارها و عذاب‌ها آسیب می‌دیدند. اعتماد به نفس بچه‌ها تعریفی نداشت و جنگ و جدال روزمره‌ای که بین پدر و مادرشان رخ می‌داد، آنها را از محبت دیدن محروم کرده بود. آینده بچه‌ها خدشه‌دار شد؛ یکی در تحصیل ضعیف بود و با وجود پدر و مادر تحصیلکرده نتوانست دیپلم بگیرد، دیگری در کار شکست خورد و خانه‌نشین شد، سومی به فردی بی‌نهایت عصبی تبدیل شد و چهارمی هم ازدواجی سست کرد که دیری نپایید و با کوله‌باری از خاطرات تلخ به خانه پدری بازگشت.

حال فضای خانه به مراتب تلخ‌تر از روزهای اول شده بود. چهار فرزند مشکل‌دار و لطمه خورده در کنار هم زندگی می‌کردند، در حالی که پدر و مادر هم به خاطر آنها ناراحت بودند و دیگر نمی‌توانستند رویاهایی شیرین را برای آنها متصور شوند. فاطمه که از روز اول با شوهرش جنگ داشت، احمد را مسئول بدبختی‌های فرزندانسان می‌دانست و ادعا می‌کرد اگر احمد یک عمر را به دعوا با او نگذرانده بود، سرنوشت بچه‌ها مسیر دیگری پیدا می‌کرد. اکنون وقت انتقام گرفتن بابت یک عمر زجر و عذاب بود. او در فرصتی مناسب دادخواست طلاقش را رد کرد و از احمد جدا شد.

اما این تازه اول مشکلاتش بود. فاطمه با مشکلات مادی فراوانی روبه‌رو شد. حقوق بازنشستگی‌اش کفاف اجاره خانه و خرج‌های رنگ و وارنگ زندگی، بخصوص درمان که در سن او از هر لحاظ برایش واجب بود را نمی‌داد. از آن طرف، هر کس از فامیل و آشنا به او می‌رسید راجع به علت جدایی‌اش در این سن می‌پرسید. فاطمه پاسخی یکسان و کوبنده می‌داد، به خیال آن که دیگران حق را به او می‌دهند و احمد را مقصر قلمداد می‌کنند، در حالی که تقریباً همه او را به عنوان مادری بی‌عاطفه قلمداد می‌کردند که حاضر شده فرزندانسان را ترک کند. بدتر از همه این که چهار فرزند خانواده هم از این اقدام مادر ناراحت بودند و این کار را مهر تأییدی بر تمام عملکردهای اشتباهش در مقام همسر و مادری می‌دانستند.

اما چرا کار خانواده‌ها به اینجا می‌رسد؟ معمولاً اگر قرار باشد سرنوشت زوجی به جدایی برسد، به احتمال زیاد این اتفاق در سال‌های اول، بخصوص در نخستین سال روی می‌دهد، اما مدتی است که جدایی بین زوج‌های بالای 50 سال در تمام دنیا، از جمله کشور ما رشد نگران‌کننده‌ای داشته است. حدود 15 سال پیش، آمار طلاق خاکستری در غرب 2/8 بود. در حالی که امسال این آمار به 12 درصد رسیده است.

طلاق در هر سنی تلخ است. به هم زدن یک زندگی که روزی با عشق آغاز شده، برای هر انسانی دشوار است. با این حال، نیروی جوانی می‌تواند به داد فرد مطلقه برسد و او را به شروع زندگی جدید و اختیارکردن همسر دوم ترغیب کند. در صورتی که این امر درباره طلاق خاکستری صادق نیست. احتمال ازدواج مجدد فرد بالای 50 سال پس از طلاق بسیار کم است و ضعف سنین پیری و کهنسالی، آرزوهای وی در زمینه‌های دیگر را هم بر باد می‌دهد.

چرا طلاق در سنین بالا رخ می‌دهد و چگونه می‌توان از وقوع آن پیشگیری کرد؟

عادی شدن طلاق: روزگاری نه‌چندان دور چیزی به نام جدایی از همسر به هیچ وجه مرسوم نبود و زن باید با پیراهن سفید به خانه بخت می‌رفت و با کفن سفید هم از آنجا خارج می‌شد، اما امروزه آمار طلاق افزایش یافته و به همین دلیل قبح طلاق هم برای خانواده‌ها ریخته است. متأسفانه امروزه در هر فامیلی تعدادی دختر و پسر طلاق گرفته دیده می‌شوند و این یعنی این که باید هر روز شاهد افزایش این رخداد تلخ در زندگی زوجها باشیم.

تفاوت دوران جوانی و کهنسالی: افراد بسیاری هستند که در سنین جوانی، کوشاترین و فداکارترین پدر و مادر برای فرزندان خود بوده‌اند و تمام مشکلات زندگی را به عشق نونهالان خود تحمل می‌کرده‌اند. حال فرزندان بزرگ شده و سراغ زندگی خود رفته‌اند و آن پدر یا مادر مسن دیگر توانایی فعالیت زیاد مانند گذشته را ندارند. صبح که از خواب برمی‌خیزند، خاطرات تلخ دوران جوانی و فشارهایی که در آن هنگام بر دوش خود تحمل می‌کردند، برایشان زنده می‌شود و زیر بار این فشار ناخواسته به همسر خود اعتراض می‌کنند که چرا در آن دوران، وی را آماج ظلم و جور قرار داده است. سر و صداها بالاتر می‌رود و مشاجره پایان‌ناپذیر می‌شود.

نبودن سرگرمی: این هم یک مشکل است. هر پدر و مادر جوانی باید شبانه‌روز بدود و تلاش کند تا بتواند زندگی را بگرداند، اما حال که پیر شده و دیگر مسئولیت‌های آن زمان را ندارد، بی‌حوصله می‌شود، اما رفتن به پارک و گذراندن وقت با دیگر افراد همسن و سال یا ایستادن در صف شیر و روغن کوپنی، سرگرمی درستی برای یک پیرزن یا پیرمرد نیست. آنها هم به سرگرمی‌های خاص خود احتیاج دارند. شاید هنرهایی باشد که آنها توان یادگیری‌اش را داشته باشند و علاقه نسبت به آن هنرها هم هنوز در وجودشان باقی مانده باشد. معمولاً تماشای فیلم‌هایی که در روزهای جوانی‌شان در سینما می‌دیدند یا آهنگی که در روزهای جوانی می‌شنیدند، برایشان خالی از لطف نباشد. هستند سفرهایی که برای آنها همچنان لذتبخش‌اند و همسفرهایی که این لطف را دوچندان می‌کنند. گاهی این وظیفه جوان‌ترهاست که هوای سالمندان را داشته باشند و زندگی‌شان را به جهتی بهتر سوق دهند.

چاردیواری (ضمیمه دوشنبه روزنامه جام جم)